



قرن حکومت کودک کان طلب کار

رویکرد جامعه‌شناختی به ادبیات کودک و نوجوان

چهارمین نشست تخصصی ادبیات داستانی با عنوان رویکرد جامعه‌شناختی به ادبیات کودک و نوجوان، با حضور علی‌رضا کرمانی، جامعه‌شناس و محقق برگزار شد. در این نشست، به ضرورت‌های پرداختن به جنبه‌های جامعه‌شناختی ادبیات کودک و نیز تعامل جامعه و ادبیات کودک اشاره شد. در ادامه، بخش‌هایی از این نشست را می‌خوانید.

علیرضا کرمانی:

من سعی می‌کنم نگاهی روش‌شناسانه به این قضیه داشته باشم و توضیح بدهم که از منظر جامعه‌شناسی، چگونه می‌شود به پدیده‌ای مثل ادبیات کودک نگاه و آن را درک و تبیین کرد. می‌کوشم نکات مقدماتی را که در حکم کلید واژه‌های بحث هستند، تا حدی روشن کنم و توضیح بدهم که مسئله چیست؟ ابعاد آن کدام است؟ و از کجا شروع می‌شود؟

بر این اساس، سعی می‌کنم تصویری از واقعیت دوران کودکی که مناسب این تحلیل باشد، تصویری از واقعیت دوران کودکی در دنیای معاصر و سرانجام یک ارزیابی انتقادی از ادبیات کودک، به آن شکلی که من می‌شناسم، ارائه بدهم.

هدف عمده ما در این بحث، آن است که نشان بدهیم جامعه‌شناسی، ظرفیت پرداختن به نظریه‌پردازی ادبیات کودک را دارد و این کار می‌تواند متقابلاً هم به غنای نظریه‌پردازی در ادبیات کودک کمک کند و هم به احتمال

زیاد به غنای نظریه‌پردازی در جامعه‌شناسی.

لازم می‌دانم قبل از بحث، چند نکته را توضیح بدهم. در روش‌شناسی بین مفاهیمی مثل رویکرد، نظریه، فرضیه و قانون، تفاوت‌های روشنی وجود دارد. منظور من از رویکرد، چیزی کلی‌تر و غیردقیق‌تر از نظریه است و ملاکی که برای تشخیص رویکرد قائل هستم، تنها انسجام نظری است. یعنی مجموعه سخنان و گزاره‌هایی که راجع به آن رویکرد ارائه می‌شود، می‌بایست دارای انسجام منطقی باشد.

اما قبل از بیان منظوم از ادبیات کودک، باید بیان کنم که ادبیات کودک دو معنی رایج دارد؛ یکی ادبیات کودک در معنای عام و دیگری ادبیات کودک در معنای خاص است. ادبیات کودک در معنای عام، شامل تمامی کتاب‌هایی است که برای کودکان نوشته می‌شود و حتی کتاب‌های آموزش ریاضی هم در این معنای عام، می‌تواند جزو ادبیات کودکان باشد. در حالی که معنای خاص آن، در مفهوم ادبیات مستتر است. در این معنا، آن کتاب‌هایی را مد نظر داریم که دارای ویژگی ادبیات باشد. در این بحث، من هیچ اصراری روی هیچ کدام از این معناها ندارم. بحث من ناظر به تمام این‌ها می‌تواند باشد.

نکته دیگر این که نمونه‌های نظری که من مطرح می‌کنم، نوعی نمونه آرمانی و «ideal type» محسوب می‌شوند؛ همان چیزی که وبر مطرح می‌کند. در این مفهوم چیزی که ارائه می‌شود، خیلی با در نظر گرفتن واقعیت امر، واقعی نیست. به عنوان مثال، ایدئال‌تایی که وبر از بوروکراسی می‌سازد، چیزی نیست که ما در جوامع آن را ببینیم البته به این معنا هم نیست که غیرواقعی و انتزاعی است. او یک شکل خالص از بوروکراسی را مطرح می‌کند و آن هم به این دلیل که بتواند ابزاری برای سنجش‌گری در علوم اجتماعی فراهم آورد. او یک نمونه خالص ارائه می‌دهد و بعد بر اساس آن نمونه خالص، واقعیت موجود را در نظر می‌گیرد و فاصله واقعیت موجود از واقعیت آرمانی را به عنوان یافته علمی مطرح می‌کند.

مسئله را با نقل‌قولی از فیلیپ آریس، نویسنده کتاب **قرن‌های کودکی** شروع کنیم؛ کتابی که در تاریخ مطالعات کودکان، بسیار تأثیرگذار و مهم ارزیابی شده است. آریس در صفحه ۱۲۸ کتاب می‌نویسد که در قرون وسطی، تصویری از مفهوم کودکی وجود نداشت. نه به این معنا که در این دوره، کودکان فراموش شده بودند و یا هیچ اهمیتی نداشتند. مفهوم کودکی نباید با علاقه به کودکان اشتباه گرفته شود. منظور آریس این است که در آن دوره، شناختی از ماهیت خاص دوران کودکی (Child hood) وجود نداشت؛ ماهیت خاصی که کودک را از بزرگسال و حتی از نوجوان بر اساس آن جدا می‌کنند.

تلاش افرادی مانند آریس و امثال او، سراغاز دوره توجه به کودک بود. هر چند ردپای توجه به کودک را خیلی پیش‌تر از آن هم می‌توانیم پیدا کنیم.

می‌توانیم بگوییم توجه به کودک در دنیای مدرن، با تاریخ مدرن شروع می‌شود. به این دلیل که در نظم دنیای سنتی، یعنی ماقبل مدرن، نوعی نظم فئودالی در اروپا جریان داشت. کودک در این نظام نمی‌توانست به ذهنیت جامعه تبدیل شود. نمی‌توانست تبدیل به مسئله شود. چرا؟ چون کودک در مرحله نوزادی که از پستان مادر شیر می‌خورد، وابسته به مادر و یا بزرگسال دیگری بود و همین که از مادر استقلال پیدا می‌کرد، نقشی در آن نظام اقتصادی برایش در نظر گرفته می‌شد و کاری انجام می‌داد. در مواردی که محل کار و محل زندگی با هم یکسان بود، همیشه شغلی برای کودک وجود داشت.

اتفاقی که در دنیای مدرن رخ می‌دهد، این است که شکل گسترده خانواده از هم پاشیده و تبدیل به خانواده هسته‌ای می‌شود و محل کار و زندگی هم از همدیگر جدا می‌شوند. منظور از خانواده هسته‌ای، خانواده‌ای است که از یک پدر، مادر و احتمالاً یکی- دو تا فرزند تشکیل شده است. در این دوران، پدر و مادرها به احتمال خیلی زیاد، هر دو مشغول کار هستند. من از این قضیه شکلی آرمانی را در نظر دارم. این‌طور نیست که صد در صد موارد این‌گونه باشد. در این شرایط که پدر و مادر هر دو مشغول کار هستند، کودکی که متولد می‌شود، بعد از این که از



مادر مستقل می‌شود، نه به آن حد از رشد و توانایی رسیده که بتواند در کارخانه کار کند و نه کسی هست که از او نگهداری کند. کودک در این فضا معلق است. این کودک معلق، موجودیتی است که باید فکری به حالش بکنیم. بر اساس تصویری که در دنیای مدرن وجود داشت و عمده آن تصویری است که می‌توانیم تحت عنوان انگاره کودک شرور از آن نام ببریم. کودک موجود بالقوه شروری است که می‌تواند منبع شرارت باشد و نظم اجتماعی و جامعه را به خطر بیندازد. یک واقعیت فرهنگی آن دوره است. کنار این واقعیت، در نظر داشته باشیم که نظام اقتصادی نوپایی که در اروپا شکل می‌گرفت، احتیاج به نیروی کار داشت. پس باید نسل بعدی جامعه که همان کودکان هستند، از نظر کیفی برسند به آن خصوصیات و توانایی‌هایی که بتوانند: ۱- شهروند خوب باشند؛ ۲- یک کارگر خوب باشند. در واقع، باید باری دوش از آن نظام اقتصادی بردارند. هر دو تالی این‌ها احتیاج به آموزش داشت. این چیزی بود که باید یاد می‌گرفتند. خوب بودن و متخصص بودن باید به کودکان منتقل می‌شد.

به این نقطه که می‌رسیم، این کودک به مسئله ذهن اروپایی تبدیل می‌شود که باید کاری برایش بکنیم. نمی‌توانیم همین‌طور رهاش بکنیم. بر این اساس است که نهاد دوران کودکی شکل می‌گیرد تا به یک نیاز پاسخ دهد و راه‌حلی برای مسئله باشد.

وقتی نهاد دوران کودکی شکل می‌گیرد تا کودک را از فاصله نوزادی به ایستگاه بزرگسالی برساند، راهکارهای مختلفی در این نهاد تعبیه می‌شود که یکی از آن‌ها، ادبیات کودک است. منظور من این نیست که نوعی تقدم و تأخر تاریخی برای این که اول نهاد دوران کودکی به وجود آمد و بعد ادبیات کودک یا بالعکس قائل شویم. بحث ما بحثی صرفاً نظری است.

بر اساس شرایط اجتماعی آن دوره، چند واقعیت نمایان می‌شوند؛ جامعه نیازمند شهروندان خوب و نیروی کار متخصص است و از طرف دیگر، کودکان موجوداتی خام و احتمالاً شرور هستند که تخصص لازم برای کار کردن را ندارند. اگر این‌ها را یک‌جوری کنار هم بگذاریم، می‌شود نتیجه گرفت که نهاد دوران کودکی باید به وجود بیاید و به تبع آن، ادبیات کودک به عنوان یک ابزار که در خدمت نهاد دوران کودکی است. بر همین اساس، باز می‌توانیم نتیجه بگیریم، بر اساس تصویری که از کودک و توقعاتی که از نهاد دوران کودکی به وجود می‌آید، شکل ادبیاتی که مناسب است و می‌تواند در این دوران جوابگوی نیازهای اجتماعی ادبیات آموزشی و تعلیمی و تربیتی است. این یک واقعیت است و بسیار هم عقلانی است.

بر اساس مقدماتی که عرض کردم، باید ادبیاتی متولد شود که مبتنی بر آموزش باشد. مبتنی بر تعلیم و تربیت باشد. این ادبیات در زمان خودش، ادبیاتی عقلانی است که تناسب وسیله و هدف در آن لحاظ شده و ادبیاتی کارکردی است؛ چون می‌خواهد به یک نیاز پاسخ بدهد، اما ادبیاتی که در زمان A کارکردی و عقلانی است، لزوماً در زمان B هم واجد این شرایط نیست. مسئله چیست؟ می‌دانیم که جامعه موجودیتی پویا و دچار تغییر و تحول است. نیازهای جامعه زمان A، به احتمال زیاد مساوی با نیازهای جامعه زمان B نیست. لذا اگر ما معتقد به نوعی عقلانیت در تدبیر وسایل رسیدن به اهدافمان باشیم، تصدیق خواهیم کرد ادبیاتی که بر اساس نیازهای دوران کودکی، دوران مدرنیته متقدم شکل می‌گیرد و برای حل مسایل آن دوران کاملاً کارکردی است، به احتمال زیاد نمی‌تواند برای دوران به عنوان مثال B کارکردی باشد. اتفاقی که افتاده و من برداشتی آسیب‌شناسانه از آن دارم و خیلی از صاحب‌نظران هم به آن واقف هستند، این است که ادبیات کودک علی‌رغم تغییرات اجتماعی تاریخی بسیار جامعه، انگار همان ادبیاتی است که دویست سال پیش تولید می‌شد. در حالی که جامعه تغییر کرده است. کودکان تغییر کرده‌اند و واقعیات دوران کودکی تغییر کرده است. دیگر تناسبی بین اهداف و وسیله در این قضیه وجود ندارد و در این شرایط است که مسئله به وجود می‌آید؛ مسئله‌ای که خیلی از ما بروز نمود آن را در **کتاب‌نخوانی** یا **کتاب‌گریزی کودکان** در جامعه مشاهده می‌کنیم.

تحلیل کارکردی می‌تواند به ما یکی از جواب‌های مسئله را بدهد که چرا کودکان ما در این جامعه کتاب نمی‌خوانند. کتاب وقتی خوانده می‌شود که مبتنی بر واقعیات دوران کودکی باشد، نیازی از نیازهای جامعه را برطرف کند و نیازی از کودکان را مد نظر داشته باشد. بر این اساس، دو سؤال عمده قابل طرح است که می‌تواند راهنمای بحث ما نیز باشد و آن دو سؤال این است: آیا ادبیات کودکان، در زمان ما، از نظر شکلی و محتوایی پدیده‌ای هم‌چنان کارکردی است؟ و بر اساس تحلیل کارکردی و با توجه به تغییر و تحولات اجتماعی زمان ما، شکل مناسب ادبیات کودک کدام است؟ و چه جور ادبیات کودکی می‌تواند مد نظر نیازهای زمان ما باشد؟ چگونه می‌شود به این سؤال‌ها جواب داد؟

نگاه ما و طرح سؤال در این بحث، ادبیات کودک، نگاهی کارکردگرایانه است و سعی می‌کنیم جواب ما هم



کرمانی:
ادبیاتی که تحت
عنوان ادبیات
محافظه‌کار، بعد از
این از آن نام خواهیم
برد، ادبیاتی است
که معتقد است نظام
اجتماعی، جامعه،
ارزش‌ها و اخلاقیات
موجود خوب هستند
و لذا عقلانی است که
آن‌ها را حفظ بکنیم.
بر این اساس، ادبیات
مناسب برای یک
کودک، ادبیاتی است
که خوبی‌های وضع
موجود را برای کودک
برجسته سازد

توجهی کارکردگرایانه داشته باشد. اما برای این که بتوانیم جوابی برای این سؤالات بیابیم، قبلاً باید چند کار انجام بدهیم. اول این که تصویری واقع‌گرایانه از ادبیات کودک موجود فراهم آوریم. این که ادبیات کودک ما الان چگونه چیزی است؟ دوم این که تصویری از واقعیات دوران کودکی داشته باشیم؛ چون بر اساس دیدگاه کارکردگرایانه و منطق کارکردی، معتقد هستیم که ادبیات کودک، متغیر وابسته نهاد دوران کودکی است. ویژگی‌های نهاد دوران کودکی است که ویژگی‌های ادبیات کودک را شکل می‌دهد و در پایان، اگر بخواهیم تحلیلی ارائه بدهیم و ارزیابی‌ای از وضعیت داشته باشیم، باید نشان بدهیم که ادبیات کودک موجود تا چه حد با آن نیازها و وضعیت، خواسته‌ها و توقعات و واقعیات دوران کودکی زمان ما، متناسب است و یا احتمالاً فاصله دارد و متناسب نیست؟ چه طور می‌شود که ادبیات کودک در یک دوره کارکردی باشد، مثل دویست سال پیش و در حال حاضر نباشد؟ فقط با نشان دادن این شکاف‌هاست که می‌توانیم به پاسخ‌ها برسیم.

واقعیت این است که ادبیات کودک در دوران ما و شاید دویست-سی صد سال اخیر، ادبیات متعددی بوده است. تولیدکنندگان ادبیات کودک، فکر می‌کردند که باید یک جوری به تربیت کودک کمک کنند. ما در تیپولوژی ادبیات کودک، دو شکل را می‌توانیم از هم متمایز کنیم: ۱- ادبیات محافظه‌کار ۲- ادبیات انقلابی. هر دو نوع ادبیات مذکور ادبیاتی متعهد هستند، اما ادبیات محافظه‌کار، ادبیات کودکی است که متعهد به حفظ جامعه است. مثل دیدگاه نظم‌گرا در جامعه‌شناسی که دغدغه‌اش این است که نظم موجود را حفظ کند. بر اساس این دیدگاه، ما به دنبال آن هستیم که از طریق ادبیات، از کودک یک بزرگسال خوب و یک شهروند خوب بسازیم. در پی آن هستیم که از طریق این کودکان خوب، نظم اجتماعی و جامعه را بازتولید بکنیم.

نوع دیگر ادبیات متعهد، ادبیات آرمان‌گراست که اصطلاحاً ادبیات چپ نامیده شده است. در این دیدگاه هم ادبیات می‌خواهد به کودکان آموزش دهد، اما پیش‌فرضش این نیست که جامعه باید حفظ شود و آن چیزی که هست، خوب است و چون خوب است، باید حفظ و بازتولید شود. ادبیات چپ می‌گوید آن چیزی که هست، بد است. نظام فعلی، نظامی تحمیلی و ناعادلانه است. لذا باید از طریق ادبیات، کودکان خودآگاه به وجود بیاوریم و از طریق کودکان خودآگاه، طبقات خودآگاه را شکل دهیم و از طریق طبقات خودآگاه، انقلاب و جامعه‌آرمانی و به عبارتی یوتوپیا را محقق کنیم.

در مورد ادبیات نوع اول، محافظه‌کار، اگرچه تحقیقات چندانی ندیدم، ولی چند مورد هست که بخواهیم به آن‌ها

استناد کنیم و مدعی شویم که این ادبیات، به لحاظ کمی هم که شده، نوعی اقتدار و استیلا بر جریان تولید کتاب یا ادبیات، حداقل در کشور ما دارد. بر اساس تحقیقی که آقایان گرانپایه و کاشی انجام داده‌اند، از نظر موضوعی تمام کتاب‌های علمی مورد بررسی آن‌ها، جنبه آموزشی داشته‌اند و در کتاب‌های داستانی، موضوعات اجتماعی و تربیتی، بیش از سایر موضوعات به چشم می‌خورند و در کتاب‌های شعر، موضوعات آموزشی و تربیتی، دارای بیشترین فراوانی هستند. ادبیاتی که تحت عنوان ادبیات محافظه‌کار، بعد از این نام خواهیم برد، ادبیاتی است که معتقد است نظام اجتماعی، جامعه، ارزش‌ها و اخلاقیات موجود خوب هستند و لذا عقلانی است که آن‌ها را حفظ بکنیم. بر این اساس، ادبیات مناسب برای یک کودک، ادبیاتی است که خوبی‌های وضع موجود را برای کودک برجسته سازد و شرارت‌های بالقوه آن را زایل کند و مقدمات آموزش‌هایی که برای تبدیل شدن و یا حداقل فراهم شدن زمینه‌های تبدیل کودک به یک عضو مؤثر اجتماعی لازم است، برایش فراهم بیاورند. این نوع ادبیات توسط بزرگسالان نوشته می‌شود؛ بزرگسالانی که دانای کل‌اند. می‌دانند خوب و بد چیست و خیر و شر را از کودک بهتر تشخیص می‌دهد. بر اساس این پیش‌فرض‌هایی که در مورد تولیدکنندگان این نوع ادبیات داریم، ادبیات مناسب، ادبیاتی است که حاصل آن، تبدیل کودک به بزرگسال خوب و بازتولید نظم اجتماعی و جامعه باشد.

کرمانی:

اما شکل دیگر

ادبیات، یعنی ادبیات

متعهد که به نظر

من اهمیت خاصی

هم دارد، اگرچه

تحت تأثیر نوع

اول است، مرزهای

متمایزکننده‌ای با

ادبیات محافظه‌کار

نیز دارد. با این حال،

این نوع ادبیات،

هم ادبیاتی متعهد

است، اما تعهدش از

گونه دیگری است.

ادبیاتی آرمان‌گراست

و از دیدگاه‌های چپ

تغذیه می‌کند و به

لحاظ تاریخی هم به

نظر می‌آید که بعد از

ادبیات محافظه‌کار به

وجود آمده است.

این نوع برداشت، با واقعیت دوران کودکی زمان خودش هم منطبق بوده است. کدام واقعیات؟ به عنوان مثال، اعتقادی که بر اساس آن کودک ناآگاه است. دوستان به احتمال زیاد، کتاب **پُستمن** را که در مورد زوال دوران کودکی است، خوانده‌اند. در آنجا **پُستمن** مطرح می‌کند که نهاد دوران کودکی وقتی به وجود می‌آید که چاپ و نشر عمومی می‌شود. در آن شرایط، این تصور که کودک، موجود ناآگاهی است، تصویری واقعی است. بین کودک و بزرگسال یک شکاف اطلاعاتی وجود دارد که نهاد دوران کودکی باید آن را پُر کند. این یک واقعیت است. کودکی که باید در آینده کار بکند و تبدیل به یک شهروند خوب و مؤثر شود، خصوصیات یک شهروند خوب و متخصص را ندارد و لذا باید آن‌ها را بیاموزد.

واقعیت دیگری که در آن شرایط حاکم بود، استیلائی تصورات یا گفتن‌هایی است که نگاه فوق‌العاده بدبینانه‌ای به کودک دارند. فلسفه **هابزی** شکل بسیار بدبینانه‌ای از این نگاه است و فلسفه و نگاه **فرویدی** به کودک و البته شکل تعدیل شده‌تر و قابل تحمل‌تر آن، نگاه **جان لاک**. هابز معتقد است که کودک، موجود اصولاً شروری است که باید شرارت او را زایل کرد. باید بر اساس تنبیه و تربیت، کاری بکنیم که این شرارت بالقوه نشود. خیلی‌ها معتقد هستند که نظام تعلیم و تربیت و آموزش در آن دوران، عمیقاً متأثر از نگاه هابزی است. نگاهی که می‌خواهی به کودک تعلیم و آموزش بدهد یا نگاه فرویدی که معتقد است کودکی یا دوران کودکی، حیوانی است یا این که نیروهای حیوانی در کودک جمع هستند که اگر رها شوند، تمدن را تهدید خواهند کرد. جان لاک معتقد است اگرچه کودکان موجود بالذات شروری نیستند، لوح‌های سفیدی هستند که می‌توانند هم خوب و هم بد باشند. بر اساس این نگاه، کودکان ابتدا تعینی ندارند. کودکی متن سفیدی است که جامعه بزرگسال، باید اصول و ارزش‌های خود را روی این لوح‌ها بنویسد تا کودک به یک موجود خوب تبدیل شود.

این تصورات، همه توجیه می‌کنند که ادبیات تعلیمی، شکل مناسب ادبیات کودک در آن دوره است. هم‌چنین، این تصور جامعه‌شناختی‌تر که گمان می‌رفت در آن دوره (الان هم نگاه مُرده‌ای نیست)، دوران کودکی مرحله انتقالی و موقتی است و لذا خیلی ارزشمند نیست. دوران کودکی چیز ثابتی نیست که ما برای آن ارزشی قابل باشیم. بر اساس این تصور، کودک یک موم در نظر گرفته می‌شد که باید شکلی به آن می‌دادیم. کودک باید این مرحله انتقالی را طی کند تا به سرزمین بزرگسالی برسد. ما مجاز بودیم به هر شکلی که اقتصادی، عقلانی و اخلاقی و مناسب تلقی می‌شد، تغییرات مناسب را روی این جسم نامتعمین ایجاد کنیم تا به آن ایستگاهی که عنوان آن بزرگسال مطلوب یا شهروند خوب است، برسد. طبیعی است که بر اساس این نوع نگاه، توقع ما از ادبیات کودک این باشد که این ادبیات باید اولاً **جهل** و نادانی کودک را رفع و ثانیاً **شرارت** کودک را زایل کند یا از شکل ماده خام دربیآورد و مطابق دیدگاه جان لاک، روی کاغذ سفید کودکی انشای خوبی بنویسد و از ظرفیت‌های دوران کودکی، به هر شکلی که صلاح می‌داند، استفاده کند.

بر اساس این دیدگاه، این دوره فی‌نفسه دارای ارزش نیست و از ادبیات کودک هم توقع نمی‌رود که اصالتی به این دوره بدهد یا ارزشی برای این دوره قایل باشد. اگر بخواهیم دیاگرامی رسم کنیم که فرایند تولید کتاب کودک چگونه و جایگاه کودک در این فرایند کجاست؟، می‌توانیم یک نمودار رسم کنیم که یک سر آن جامعه است و ارزش‌های جامعه، به نمایندگی از جامعه، در آن جا قرار می‌گیرند. این ارزش‌ها هستند که به ادبیات کودک



شکل می‌دهند و محتوای آن را تعیین می‌کنند. این ادبیات تعیین یافته که به شکل خاصی درآمده، قرار است بر کودک و دوران کودکی تأثیر بگذارد و کودکان تأثیرپذیرفته، شهروندان خوب جامعه شوند. این نگاه، نگاهی خطی است؛ یعنی «کودک ادبیات کودک» در این نوع نگاه، تأثیری بر ادبیات نمی‌گذارد. کودک از ادبیات غایب است. ادبیات کودک در غیاب کودک ساخته می‌شود. عده‌ای هستند که برای ادبیات کودک فکر می‌کنند و به طراحی آن می‌پردازند. آن‌ها ادبیاتی به وجود می‌آورند که روح کودک هم از آن خبر ندارد. این نوع ادبیات، بر اساس این واقعیات دوران پیدایش نهاد کودکی، عقلانی است و ادبیات کارکردی هم به شمار می‌رود. لذا جامعه هم به تولید این نوع ادبیات بها می‌دهد.

اما شکل دیگر ادبیات، یعنی ادبیات متعهد که به نظر من اهمیت خاصی هم دارد، اگرچه تحت تأثیر نوع اول است، مرزهای متمایزکننده‌ای با ادبیات محافظه‌کار نیز دارد. با این حال، این نوع ادبیات، هم ادبیاتی متعهد است، اما تعهدش از گونه دیگری است. ادبیاتی آرمان‌گراست و از دیدگاه‌های چپ تغذیه می‌کند و به لحاظ تاریخی هم به نظر می‌آید که بعد از ادبیات محافظه‌کار به وجود آمده است. در کشور ما هم نمونه‌هایش را داریم. **صمد بهرنگی** را همه می‌شناسیم و می‌توانیم به عنوان نمونه این نوع ادبیات مطرح کنیم.

بر اساس این نوع ادبیات، نظم حاکم، نظامی تحمیلی و ناعادلانه است. اخلاقیات و ارزش‌های موجود، در جهت تحکیم نظام ارزشی حاکم و تحکیم سلط حاکمان است. بر این اساس، تکلیف نویسنده متعهد هم روشن است. به هر طریق شده، نویسنده ادبیات کودک، باید این نظم غیرعادلانه و تحمیلی را بشکند. با وجود این، تولیدکننده این ادبیات هم بزرگسال است. البته این بزرگسال در این جا دیگر جامعه نیست یا حزب است یا روشنفکر حزبی که برای کودکان می‌نویسد. این نوع نویسنده هم خیر و شر را بهتر از کودک تشخیص می‌دهد و هم می‌داند که جامعه آرمانی چیست و چه جوری کودک را به آن جامعه آرمانی برساند. ادبیات کودک بر اساس این نوع نگاه، نقشه راه رسیدن به یوتوپیاست. بر این اساس است که ادبیات آرمان‌گرا، هدفش این است که اولاً نکات منفی نظام حاکم را به کودک گوشزد کند و ثانیاً کودک را با تزریق آگاهی، به یک بزرگسال خودآگاه تبدیل کند و یک فرد انقلابی از او بسازد و سرانجام، به تشکیل طبقه خودآگاه کمک کند.

در دنیای نظریات جامعه‌شناسی، این نوع نگاه به ادبیات، با نگاه چپ و مارکسیستی هم‌سو است. البته اگر بخواهیم تخصصی‌تر صحبت کنیم، این نوع نگاه خیلی متأثر از نگاه **آنتونیو گرامشی** و تفسیری است که او از

کرمانی:
جامعه‌شناسی جدید
دوران کودکی، امروز
از عاملیت کودکان
صحبت می‌کند.
جامعه‌شناسان جدید،
وقتی می‌خواهند
رشته خودشان
را توجیه کنند، از
مواردی صحبت
می‌کنند که بیانگر
ابعاد مختلف عاملیت
کودکان است. آنها
می‌خواهند بگویند
کودک، موجود
منفعلی نیست.

مارکسیسم ارائه می‌دهد. گرامشی به بازخوانی مارکسیسم اقدام کرد. او بر اساس چیزهایی که در دنیا اتفاق افتاد و چیزهایی که قرار بود طبق پیش‌بینی مارکسیسم اتفاق بیفتد و اتفاق نیفتاد، اقدام به بازبینی در نظریهٔ چپ و نظریهٔ تغییر خودبه‌خودی کرد. بر اساس نظریهٔ اصول‌گرایانه مارکسیستی، در کشورهای صنعتی، طبقه خودآگاه خودبه‌خود شکل می‌گیرد و اعضای آن تبدیل به انقلابیونی می‌شوند که نظام سرمایه‌داری را سرنگون خواهند کرد. اما در عمل این اتفاق نیفتاد. این‌ها باعث شد که گرامشی، در نظریهٔ مارکسیستی تجدید نظر کند و بگوید که این اتفاق خودبه‌خودی نمی‌افتد و باید کاتالیزوری وجود داشته باشد که آن کاتالیزور، روشنفکر است. گرامشی روشنفکر را اضافه کرد به آن معادله‌ای که مارکس برای تغییر و تحولات اجتماعی ساخته بود. روشنفکر باید در جامعه آگاهی پیدا کند. روشنفکر در این صحبت‌ها، جای نویسندهٔ ادبیات کودک می‌نشیند. نویسندهٔ ادبیات کودک، روشنفکر انقلابی نظریهٔ مارکسیستی است که باید آگاهی راستین را به کودکان منتقل کند.

مظفری:

نویسنده‌های ادبیات

کودک، همان پدر

و مادرها هستند

که بچه‌ها اقتدار را

از آن‌ها گرفته‌اند.

کودک این دوره

طلبکار است. برای

خودش بیشتر از حد

خودش، حق و حقوق

قایل است. قطعاً

روی نویسنده‌های

که یا پدرش یا

مادرش است، تأثیر

خواهد گذاشت و

روی جامعه‌ای که

این کودک را در دل

خودش پرورش

می‌دهد.

بر اساس این نوع نگاه، پیش‌فرض‌های اجتماعی نویسندهٔ ادبیات کودک در مواجهه با این موضوع، گزاره‌هایی از این نوع است؛ اولاً این‌که کودک موجودی ناآگاه و یا احتمالاً دارای آگاهی کاذب است. ثانیاً کودک موجودی مستعد است که می‌توان او را به خودآگاهی رساند. این خودآگاهی را می‌توان از طریق کتاب کودکان، به آنان منتقل کرد. ثالثاً دوران کودکی، مرحله‌ای انتقالی و زمان بسیار مناسبی است تا از انسان‌ها موجودات انقلابی بسازیم. این تصورات نویسنده از کودک است که بیشتر از این‌که بر واقعیات، خلاف نگاه قبلی، متکی باشد، بر ایده‌آل‌ها، خواسته‌ها و تصورات ایدئولوژیک نویسندهٔ چپ منطبق است. اگر بخواهیم دیاگرامی در این زمینه رسم بکنیم، می‌توانیم این‌طور بگوییم که یک سر این طیف نویسنده قرار دارد که نمایندگی ارزش‌های انقلابی حزب و ایدئولوژی حزبی را بر عهده دارد و سر دیگر، کودک. بر این اساس، نویسندهٔ ادبیات کودک، کتاب کودک را خلق می‌کند تا یک کودک خودآگاه بسازد. کودک خودآگاه هم به شکل‌دهی طبقه خودآگاه کمک می‌کند و طبقه خودآگاه به انقلاب و سرانجام به ایجاد جامعه آرمانی و یوتوپیا.

این دو دیدگاه، تصویری است که ما از شکل ادبیاتی که تا به حال بیشتر رایج بوده، می‌توانیم تحت عنوان «واقعیات ادبیات کودک» ترسیم کنیم. البته هر چه به عقب‌تر می‌رویم، شکل اول قضیه، یعنی ادبیات محافظه‌کار، استیلای بیشتری دارد و هر چه به زمان جدید نزدیک‌تر می‌شویم، این استیلا کم‌تر می‌شود. البته در دورهٔ ما، شکل‌های دیگری از ادبیات کودک هم تولید می‌شود و گفتمان‌ها و صدهای دیگری هم به گوش می‌رسد که متعلق به هیچ‌کدام از این دو دیدگاه رایج نیستند.

همان‌طور که ذکر شد، برای بررسی آسیب‌شناختی ادبیات کودک دو کار لازم است: ۱- بررسی واقعیات ادبیات کودک به عنوان وسیله و ابزار و ۲- بررسی واقعیات دوران کودکی برای تعیین اهداف. بررسی متناسب وسیله و هدف، میزان عقلانیت و به‌هنجاری یک پدیده را در یک زمان خاص نشان می‌دهد. بررسی اول تا حدی انجام شد، و می‌ماند بررسی دوم.

واقعیت این است که دوران کودکی امروز نیز نسبت به واقعیات دوران کودکی در زمانی که روسو کتاب *امیل* را می‌نوشت، خیلی تغییر کرده است. مصادیق آن را هم می‌بینیم. مثلاً این فرض که کودک موجودی ناآگاه است، تقریباً متزلزل شده است. دیگر اطلاعات، مقوله‌ای نیست که صرفاً در اختیار بزرگسال باشد یا این‌که کودک باید مراحل بسیار طولانی را طی کند تا شایستگی کسب آن اطلاعات را داشته باشد. ساختار توزیع اطلاعات در دنیای فعلی و گسترش دنیای مجازی و دنیای الکترونیک، یکی از مهم‌ترین مصادیقی است که اگر نگوییم بر اساس آن کودک ناآگاه حذف شده و یا بگوییم شکاف بین کودک ناآگاه و بزرگسال آگاه کاملاً از بین رفته است، می‌توانیم ادعا کنیم که این شکاف خیلی کم‌تر از آن دوره شده است. به‌طوری‌که آن تصور اصولاً نمی‌تواند درست باشد. بسیاری از کودکان امروز، به خیلی از اطلاعات می‌توانند دسترسی داشته باشند که بر اساس طبقه‌بندی‌های دورهٔ مذکور، مخصوص بزرگسالان بود. در دنیای فعلی، کودکان می‌توانند با انواع وسایل به این اطلاعات دسترسی پیدا کنند. پس اطلاعات دیگر چیز بزرگسالانه‌ای نیست و راه‌های دسترسی به آن هم خیلی زیاد است.

یکی دیگر از اتفاقاتی که افتاده، تغییر در تصویری است که بر اساس آن جامعه، بزرگسال و نویسنده آن دوره فکر می‌کرد که دوران کودکی، یک دوره موقتی و انتقالی است و لذا فی‌نفسه ارزشی ندارد و این‌که دوران کودکی، ظرفی است که ما می‌توانیم هر چیزی که دوست داشتیم، در آن بریزیم. خود این ظرف خیلی اهمیت ندارد. کودکی خودش تعیین ندارد. ما باید به آن شکل بدهیم و این‌طور نیست که بگوییم کودکی فی‌نفسه دارای اصالت و حق و حقوق است.

در شرایط امروزی، این پیش‌فرض اشتباه است. به عنوان مثال مطرح می‌کنند که ما چه‌طور می‌توانیم به

دوران کودکی صنعت موقتی بدهیم. در حالی که این دوره تقریباً در تمام جوامع وجود دارد و حداقل حدود سی صد-چهارصد سال تداوم داشته. لذا این دوره، دوره‌ای موقتی نیست و جامعه هم نمی‌تواند آن را پُلی در نظر بگیرد که انسان باید از روی آن عبور کند تا به یک جای دیگری برسد. این چیزی که این قدر همه‌گیر، عمومی و به لحاظ تاریخی باثبات بوده، یک امر ساختاری است و نمی‌تواند موقتی باشد. اگر کل پهنه زندگی را در نظر بگیریم، زندگی شامل مراحل چون نوزادی، کودکی، جوانی، بزرگسالی و بعد هم مرگ است. سی صد-چهارصد سال است که همه این مراحل با هم بوده‌اند. بنابراین، زمان آن رسیده که ما برای دوران کودکی، فی‌نفسه ارزش قابل بشویم و به خودمان اجازه ندهیم که دوران کودکی را پُلی را در نظر بگیریم که می‌توانیم پا روی آن بگذاریم و به دنیای بزرگسالی برسیم. به خودمان اجازه ندهیم که بر اساس این تصویری که از دوران کودکی داریم، یعنی تصور انتقالی و موقتی بودن، ادبیاتی بسازیم که خواسته‌های من بزرگسال را تأمین نکنند. ادبیاتی بسازیم که هیچ توجهی به کودک ندارد و در غیاب کودک شکل می‌گیرد.

تصویب کنوانسیون جهانی حقوق کودک، یک اتفاق بسیار مهم است. این معاهده، به‌طور رسمی اعلام می‌کند که تاریخ مصرف نگاه انتقالی به کودکان، تمام شده است. کودکی فی‌نفسه دارای ارزش است. کودکان دارای حقوق انسانی هستند. حق دسترسی به اطلاعات و هزاران حق دیگر دارند. این معاهده، تمام حقوق بشری را برای کودکان قابل شده و به علاوه یک سری چیزهای دیگری که به ملاحظه کودکی، به آن اضافه شده است. پس نگاه ما به کودک باید تغییر کند. این کنوانسیون خودبه‌خود انگاره کودک شرور را هم از اعتبار ساقط می‌کند؛ چون ما هنگامی می‌توانیم برای کسی حق و حقوقی قابل شویم که متقاعد شده باشیم او موجود شروری نیست. کودک حیوانی نیست که باید او را سرکوب کرد تا تمدن تداوم پیدا کند و جامعه بازتولید شود.

جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی، امروز از عاملیت کودکان صحبت می‌کند. جامعه‌شناسان جدید، وقتی می‌خواهند رشته خودشان را توجیه کنند، از مواردی صحبت می‌کنند که بیانگر ابعاد مختلف عاملیت کودکان است. آنها می‌خواهند بگویند کودک، موجود منفعلی نیست. اگر کتاب‌های جامعه‌شناسی جدید دوران کودکی را بخوانید، همه از فرهنگ‌ها و بازی‌هایی مثال می‌آورند که بیانگر خلاقیت کودکانند. این که کودکان دارای ذهن و دارای شخصیت هستند. این جوری نیست که هر چه جامعه بزرگسالی انشا کرد، بنویسند. کودکی متن سفیدی نیست که هر چه روی آن نوشتیم، همان بشود. کودک موجود تفسیرگری است. او اگرچه داده‌ها را از محیط می‌گیرد، ضمن تفسیر، اقدام به ایجاد تغییر هم در آن‌ها می‌کند. این‌طور نیست که آموزه‌های بزرگسال را از یک طرف بگیرد و از طرف دیگر بیرون بدهد. مهم‌تر این که جامعه‌شناسان می‌گویند این تغییری که کودک ایجاد می‌کند، بر دنیای بزرگسالی هم تأثیر می‌گذارد و شکل آینده دنیای بزرگسالی را هم تغییر می‌دهد. پس دوران انفعال کودک هم به سر رسیده و کودک فاعلیت پیدا کرده است. کودکان دیگر صرفاً ابژه نیستند. آن‌ها به مرحله سوژگی ارتقا پیدا کرده‌اند. لذا مجاز نیستیم هر کاری بکنیم. کودکان حق دارند ادبیاتی داشته باشند که بخوانند و لذت ببرند و خودشان را در آن ببینند. ادبیات کودک، ادبیاتی که متناسب با شرایط جدید است، اگر می‌خواهد کارکردی باشد، باید متناسب با واقعیات جدید دوران کودکی باشد. این ادبیات باید برای کودکی، فی‌نفسه ارزش قابل باشد، کودکی را موقتی نداند و عاملیت کودکان را به رسمیت بشناسد.

اگر آن دیاگرامی را که در مورد دو نمونه آزمایشی قبلی ترسیم شد، به خاطر داشته باشیم، فرآیند تولید کتاب‌های کودکان، خطی بود که از یک جایی شروع می‌شد و به یک جایی پایان می‌یافت و خود کودک هیچ تأثیری در شکل‌گیری آن نداشت. بر اساس واقعیات جدید، آن چیزی که من پیشنهاد می‌کنم، این دیاگرام باید تغییر پیدا کند. ادبیات کودک باید در مرکز یا نقطه ثقل یک سه‌وجهی باشد که یک رأس آن نویسنده است و یک رأس آن، جامعه و یک رأس هم کودک. در این نمودار، همه این اجزا با هم رابطه متقابل دارند و بر هم تأثیر می‌گذارند: یعنی کودک هم از بزرگسال تأثیر می‌گیرد هم تأثیر می‌گذارد. هم از نویسنده تأثیر می‌گیرد و هم تأثیر می‌گذارد. هم بر ادبیات کودک تأثیر می‌گذارد و هم از ادبیات کودک تأثیر می‌گیرد. پیش‌فرض نویسنده یا آن نگاهی که ادبیات کودک را تولید می‌کند، باید بر این نوع نگاه منطبق باشد.

رفیعی:

من خیلی استفاده کردم. شما از تعبیر ادبیات محافظه‌کار و ادبیات آرمانی استفاده کردید که از دید من، بهتر از تعبیر ادبیات چپ است. به این دلیل که چپ به معنی خاص خود، می‌تواند معنی تسامح‌آمیزی داشته یا در یک جاهایی کاربرد و کارکرد لازم را نداشته باشد. مثلاً فرض کنید در جامعه‌ای که نظامی مارکسیستی یا مدعی مارکسیسم بر آن حاکم است یا در جامعه‌ای که نظام دینی یا مدعی دین بر آن حاکم است، نویسنده می‌تواند



موضوعی اختیار کند مدافع وضع موجود که در واقع محافظه کار است، اما به ظاهر مارکسیستی به نظر می آید. یا می تواند موضع دینی بگیرد به طرفداری از نظام که باز هم موضع محافظه کار است. برعکسش هم می تواند باشد. نویسنده ممکن است موضع آرمانی بگیرد و به انتقاد از وضع موجود و نظام بپردازد. بنابراین، در همان وضعی که ادبیات مارکسیستی یا ادبیات دینی می نویسد، می تواند محافظه کار و یا آرمانی باشد.

کرمانی:

موافقم. تذکر به جا و درستی است.

ملک یاری:

در مورد نمودار، سؤال دارم. پیش فرض ما برای چنین نموداری، چه الگویی از جامعه است؟ یک جامعه مدرن یا صرفاً کیفیتی است که می تواند در هر جامعه ای وجود داشته باشد؟

کرمانی:

نمونه پردازی ای که من می کنم، یک نوع « ایده آل سازی » است. می تواند به شکلی باشد که ما بر اساس آن، پیشاپیش به استقبال وقایع آینده برویم. البته این نافی آن معنا نیست که این نوع نگاه تا حد زیادی در برخی از کشورها واقعی هم است. این پیش فرض هایی که من نقد کردم، مراجع به تصورات کودکان، اتفاقاتی است که در خیلی از کشورهای اروپایی افتاده و ادبیاتی که در آن جا دارد شکل می گیرد، مبتنی بر این واقعیات است. به عنوان مثال، من مقاله ای ترجمه کردم که در پژوهش نامه چاپ شد تحت عنوان **بزرگ ترها عقب نشسته اند**. در آن مقاله، نویسنده به توضیح تغییر و تحولات ادبیات کودک در اواخر قرن بیستم ایالات متحده پرداخته است. توضیح می داد که ادبیات اواخر قرن بیستم آمریکا، بر اساس این تصورات که کودکان موجودات منفعلی نیستند و بزرگسالان هم آن موجودات مقدس و بی گناهی نیستند که تا به حال تصور می شده، شکل گرفته است. می گفت تصور نویسندگان سنتی از ادبیات، خیلی منطبق بر تصور والدین مقدس است. ادبیات سنتی، بر مبنای این پیش فرض شکل می گیرد که پدر و مادرها اشتباه نمی کنند و اگر کسی گناهکار و خطاکار است و احیاناً اشتباهی می کند، آن ها کودکان هستند. بر این اساس، وقتی ما این پیش فرض را داشته باشیم، جریان ارتباطات و پیام دهی در ارتباطات مشخص می شود که چیست. از بزرگسال به سمت کودک است. نوعی اقتدارگرایی در این نوع ادبیات مشهود است. ادبیات جدید در ایالات متحده، این وضعیت را تا حدودی تغییر داده است. امروزه ما شاهد نمونه هایی از ادبیات کودک هستیم که در آن ها این کودکان هستند که پیام دهنده به شمار می روند.

کودکی که مرتب می بیند پدر و مادرش با هم دعوا می کنند و اغلب هم از همدیگر جدا می شوند، دیگر تصور مقدس بودن بزرگسالان در ذهن او جایگاهی ندارد.

در این شرایط، اقتدار والدین از بین می رود. نویسنده هایی در این شرایط کتاب می نویسند که از جانب کودکان و حتی بزرگسالان پیام می دهند. این جور اتفاقات افتاده است. شکل آرمانی هم ندارد. با وجود این، این نوع نظریه پردازی برای جامعه ما، می تواند به مثابه یک نوع به استقبال وقایع رفتن تلقی شود.

ملک یاری:

برداشت من این است که شاید در سطحی دیگر، رابطه دیالکتیکی ای که قرار است آن سه رأس اصلی با مرکز (کودک) داشته باشند، از کیفیت ذوق ادبی ای که در آن ها شکل گرفته است، ناشی می شود. وقتی قرار است کودک در ادبیات عاملیت داشته باشد، علاوه بر کارکرد حضوری به عنوان سوژه، باید دارای یک سطح از ذوق ادبی باشد. این تربیت ذوق ادبی قاعداً باید در نهادهایی شکل گرفته باشد. فرض می گیریم که سیستمی حاکم نیست که طالب ادبیات محافظه کار باشد و موقعیتی داریم که بتوانیم چنین کیفیتی برای ادبیات مان قائل شویم. در این

صورت، اگر رئوس نمودار از کیفیت لازم ذوق ادبی برخوردار نباشند که بتوانند این تأثیر را روی همدیگر بگذارند، چه؟ بر فرض، نویسنده ما با توجه به این پیش‌فرض و برنامه‌ای که خیلی هم به قول شما آرمانی نیست، می‌تواند برای یک چنین گفتمانی آماده شود، اما شاید جامعه به صورت کلانش در این نموداری که ما داریم، آن سطح از پرورش ذوق ادبی نویسنده باشد که بتواند کمک کند. ممکن است هنوز الگوهای مبتنی باشد بر الگوهایی که در نهادهای مختلف، طبق آن آموزش دیده است. در چنین موقعیتی، به نظر شما چه راهکاری می‌شود مطرح کرد؟

کرمانی:

بله، خیلی خوب است که در جامعه ما همه دارای سواد ادبی و آشنا به نظریات این حوزه باشند، اما نظریه من بر این پیش‌فرض متکی نیست که اول باید این‌طور بشود تا بعد ما ادبیاتی داشته باشیم از نوع جدیدی که گفتیم. شاید خیلی هم منطقی نباشد که توقع داشته باشیم همه دارای ذوق ادبی باشند یا سواد ادبی داشته باشند و بدانند نظریه ادبیات چیست و مسائلی از این دست. حرف این است که نویسنده امروزی اگر می‌خواهد که مؤثر باشد، باید چنین دانشی را داشته باشد.

ملک یاری:

یک مثال اگر بزنم، فکر کنم روشن‌تر شود. در عهد الیزابت، یکی از تفاوت‌هایی که ادبیات با تأثر آن زمان دارد، این است که ادبیات کاملاً وابسته به اشرافیت است. این است که نویسنده و هنرمند، ماهیتی به غیر از نوشته‌هایی که برای مخدوم خودش می‌نویسد، ندارد. در حالی که تأثر عصر الیزابت، به واسطه این که بلیت می‌فروشد، تماشاگر می‌آید و این نمایش را می‌بیند، دارای نوعی استقلال است که کم‌کم وارد عرصه گفت‌وگو با تماشاگر بر سر نمایش‌نامه‌ها می‌شود. تماشاگری که در آن لحظه آزادانه بلیت می‌خرد و یا وارد این تعامل می‌شود، دارای یک سطح از ذوق ادبی است، یا دست کم آن را به دست می‌آورد. منظورم این نیست که واقف به نظریه ادبی خاصی است. ذوق او پرورش پیدا کرده است. در حال حاضر در عرصه ادبیات کودک ما، تلاش‌هایی بر اساس این نمودار لااقل در بخش ترجمه صورت می‌گیرد. بچه‌ها هم کم و بیش چنین نمونه‌هایی را می‌خوانند. اما نکته این است که اگر بافت جامعه ما چنین پیش‌انگاره‌ای از ادبیات کودک نداشته باشد، باز هم این الگو محقق می‌شود یا کماکان کتاب‌های بازاری صدتومانی خواستار خواهند داشت؟

کرمانی:

به نظرم آن چیزی که شما می‌گویید، بر میزان تولید تأثیرگذار باشد. هر چه درک ادبی جامعه ما بیشتر باشد، میزان استقبال از تولیدات و ادبیات بیشتر می‌شود و فضای بهتری برای تولید ادبیات به وجود می‌آید. اما پیش‌فرض من این بود که اگر حتی فقط یک کتاب در زمینه ادبیات بخواند تولید شود، نگاه نویسنده، اگر می‌خواهد کتابش خوانده شود، باید بر واقعیات محیط کارش مبتنی باشد. من در مقام تعریف نباید مسئله را جوری توضیح بدهم که حداکثرها را در نظر بگیرم. باید آن حداقل‌ها را بیان کنم. بر اساس واقعیات جدید دوران کودکی، ادبیات کارکردی، ادبیاتی است که به نگاه کودک و به حق و حقوق کودک و به تفسیرگری کودک و این که کودک موجود منفعلی نیست و مسایلی از این دست، بها بدهد. نویسنده باید ذهنیتش را عوض کند. این‌هایی که شما می‌گویید، خیلی خوب است، ولی شرط لازم وضعیت پیشنهادی من نیست.

مظفری:

خیلی از سخنرانی روش‌مند شما خوشم آمد. الان در جامعه ما واقعیت تازه‌ای در مورد نقش کودک بروز کرده. اقتداری که الان کودک دارد، در جامعه ما غیرعادی است. پدر و مادرها هم خودشان تعجب می‌کنند که آیا این محصول ماست؟ من فکر می‌کنم شما می‌توانید روی دیگرام‌تان تجدید نظر بکنید. نویسنده‌های ادبیات کودک، همان پدر و مادرها هستند که بچه‌ها اقتدار را از آن‌ها گرفته‌اند. کودک این دوره طلبکار است. برای خودش بیشتر از حد خودش، حق و حقوق قایل است. قطعاً روی نویسنده‌ای که یا پدرش یا مادرش است، تأثیر خواهد گذاشت و روی جامعه‌ای که این کودک را در دل خودش پرورش می‌دهد.

کرمانی:

متشکرم. قبول دارم که ما دوره‌ای را داریم طی می‌کنیم که کودک‌سالاری است. خیلی‌ها معتقدند که بچه‌ها لوس هستند، ولی ادبیات کودک ما تحت تأثیر سایت‌ها و گفتمان‌هایی است که لزوماً پدر و مادرها هم خیلی در آن دخیل نیستند. در کشور ما و در همین وضعیت فعلی، کتاب‌ها باید از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که متولی و سیاست‌گذار چاپ و نشر کتاب در کشور ماست، مجوز بگیرند. این جاست که آن گفتمان و نگاه، رویکرد محافظه‌کار یا آن رویکرد آرمان‌خواه یا رویکرد واقع‌گرا، خودش را نشان می‌دهد. اتفاقاً نقد ادبیات در کشور ما در دست والدین

ملک‌یاری:

شاید در سطحی

دیگر، رابطه

دیالکتیکی‌ای که

قرار است آن سه

رأس اصلی با مرکز

(کودک) داشته

باشند، از کیفیت

ذوق ادبی‌ای که در

آن‌ها شکل گرفته

است، ناشی می‌شود.

وقتی قرار است

کودک در ادبیات

عاملیت داشته

باشد، علاوه بر

کارکرد حضوری به

عنوان سوژه، باید

دارای یک سطح از

ذوق ادبی باشد.

این تربیت ذوق

ادبی قاعداً باید

در نهادهایی شکل

گرفته باشد.

نیست؛ بیشتر در دست وزارت ارشاد است. کتابی که یک‌سری استانداردها را نداشته باشد، مجوز نخواهد گرفت. شما اگر مصوبه شورای عالی فرهنگی را بخوانید که قسمت دومش راجع به کتاب‌های کودکان است، مرتب تکرار می‌کند که کتاب‌ها باید مطابق الگوهای تربیتی از نظر اسلام باشند. این حد و مصوبه، حدود و خصوصیتی را بر کتاب کودک تحمیل می‌کند و یک نوع استاندارد را پیش می‌کشد. حالا این نگاه مدرن است، سنتی است و یا پسامدرن، بحث ارزش‌گذاری نیست. مطلب، بررسی عوامل تأثیرگذار بر کتاب کودک است که دولت هم یکی از عوامل است.

امینی:

می‌خواهم این را بگویم که این‌جا این نگاه و گفتمان، یعنی ادبیات کودک، محدود به والدین و خانواده نیست یا تغییر و تحولات آن در ید اختیار خانواده‌ها نیست. یک جایی است به نام دولت که در آن واقعیتی به نام قانون تبلور پیدا کرده و مجری قوانینی و یا محدودیت‌هایی است که لزوماً مخالف نظر خانواده‌ها هم نیست. این ارزش‌ها و محافظه‌کاری که مطرح کردم، چیزهایی هستند که در اعماق وجود ما جا گرفته و بیشترشان حتی تبدیل به اصول اخلاقی شده‌اند.

به عنوان مثال کودکان ما هر چیزی بخوانند و هر لوس‌بازی که بخوانند دربیابند تحملش می‌کنیم، اما اجازه نمی‌دهیم که به عنوان مثال پایشان را جلوی بزرگ‌ترها دراز کنند و به آن‌ها تذکر می‌دهیم یا سلام کردن و آداب مذهبی را به او یاد می‌دهیم. به این‌ها همه ما یک جورهایی معتقد هستیم. این‌ها حد و حدود خود جامعه هستند. اخلاقیات ستون‌های بقای جامعه به شمار می‌روند. جامعه غیر از من و شما نیست. جامعه در من و شما جاری است. فکر نمی‌کنم که واقعیت کودک‌سالاری خیلی این نوع نظریه‌پردازی را بخواهد تهدید کند.

افسون امینی:

صحتی که شما داشتید، از یک کلیت برخوردار بود که شامل همه جوامع می‌شد. سؤال من کمی جزئی‌تر است و جامعه محدودتری را که کشور خودمان است، شامل می‌شود. در کشور ما یک ضلع دیگری هم وجود دارد که بسیار تأثیرگذارتر از آن عواملی است که شما اشاره کردید و آن بحث ناشرین است. خیلی اوقات بحث ممیزی‌ها و نظارت‌ها و این‌ها به کنار، آن چیزی که ماهیت ادبیات کودک ما را در جامعه رقم می‌زند، خواست ناشر است، نه خواست مؤلف. شما گفتید، کسی که کتاب می‌نویسد، باید چه چیزهایی را مد نظر داشته باشد برای خلق ادبیات کودک منطبق بر شرایط و واقعیات. در حالی که در جامعه ما، ناشر از مؤلف می‌خواهد چه چیزی بنویسد و حتی برای ترجمه‌های مان هم همین اتفاق می‌افتد. ترجمه‌هایی هم که سفارش داده می‌شود، آن چیزی است که ناشر می‌خواهد. ناشر به فروش، به مخاطب و بازار فکر می‌کند. این مورد در بحث شما چه جایگاهی دارد.

کرمانی:

در بحث من، ناشران جایگاه بسیار رفیعی دارند. وقتی صحبت از جامعه کردم، جامعه در قالب نویسنده، ناشر و دولت و خیلی چیزهای دیگر است. اگر بگویید تعداد عوامل تأثیرگذار بر تولید کتاب در ایران یک میلیارد است، من اصراری ندارم که بگویم شما اشتباه می‌کنید و من درست می‌گویم. چون محیط بسیار گسترده و متنوع است.

اگر فرض کنیم ناشر یک موجود طماع و سودجوست که فقط به نفع شخصی خودش فکر می‌کند، سؤال این است که کتابش بیشتر به فروش می‌رود و سودش بیشتر می‌شود؟ در جواب باید گفت، وقتی جامعه کتابش را بخرد. جامعه چه کتاب‌هایی را می‌خرد؟ کتاب‌هایی که هم‌راستا با خواسته‌ها و ارزش‌های آن جامعه باشد. ناشران زرنگ هم بعد از چند بار اشتباه و آزمون و خطا، رگ خواب جامعه را به دست می‌آورند و سوار بر همین آگاهی، یعنی منعکس کردن ارزش‌های اجتماعی در کتاب‌هایشان، به خواست‌هایشان می‌رسند. اگرچه ظاهر این قضیه این است که آن‌ها از این ارزش‌ها استفاده ابزاری می‌کنند، نمی‌توانند کتابی تولید کنند که پدر و مادرها و انجمن اولیا و مربیان و کتاب‌دارها علیه آن تظاهرات کنند. ناشران در پی این هستند که سرمایه‌شان با سود مناسب همراه باشد و امنیت سرمایه‌گذاری داشته باشند. اتفاقاً آن‌ها خیلی بیشتر از ما به این ارزش‌ها مقید هستند. خیلی بیشتر مراعات می‌کنند و خیلی مقید به آن رویکرد محافظه‌کارانه هستند. حفظ وضع موجود برای آن‌ها، در اکثر مواقع سود بیشتری به دنبال خواهد داشت. از این‌رو، به نظر نمی‌رسد که سودانگاری و استفاده ابزاری ناشران از کتاب و ارزش‌های اجتماعی، خطری متوجه این نوع نظریه‌پردازی و رویکرد به ادبیات کودکان کند. شاید عکس این قضیه صادق‌تر باشد.

ملک یاری:

با تشکر از همه دوستان و آقای کرمانی که امروز در خدمت‌شان بودیم.

